

مک کارتیسم : دوران سیاه تاریخ آمریکا متن کامل گفت و گوی اختصاصی سعید مستغانی با مایکل چاپلین

saeed_p4@msn.com

مایکل چاپلین در این گفت و گواز سینما، دوران مک کارتیسم و ناگفته های ایام تبعید پدرش، چارلی چاپلین، سخن گفته است.

اشاره:

سر چارلز اسپنسر چاپلین را نه تنها همه سینما دوستان دنیا بلکه اغلب مردم اهل مطالعه گوشه و کنه جهان می شناسند و چندان نیاز به معرفی ندارد. آثار سینمایی او بارها و بارها برای نسل های مختلف به نمایش درآمده و خنده بر لب های بسیاری نشانده، همچنانکه به چشمان زیادی نیز اشک آورد. چراکه ویژگی سینمای چاپلین در عین بهره گیری از طنز و کمدی، بیان تراژدی همیشه بشر یعنی تنهایی و سرگستگی و هویت باختگی است.

ارج و منزلت چارلی چاپلین نزد تاریخ سینما در آن حد است که هنوز پس از گذشت حدود سه دهه از مرگ وی و بیش از 60 سال از برخی فیلم های ماندگارش، آثارش بازسازی و بهسازی و اکران مجدد می شوند. چنانچه در همین جشنواره کن امسال "دیکتاتور بزرگ" با افزوده شدن حدود 10 دقیقه به عنوان برنامه افتتاحیه این جشنواره به نمایش درآمد و برخی دیگر از فیلم های چاپلین بر روی فرمت D.V.D پخش مجدد یافته اند. از جمله "عصر جدید" که روی یک نسخه باور نکردنی و با کیفیت عالی در سطح جهانی توزیع گردیده است.

اما علیرغم همه آنچه مردم جهان از چارلی چاپلین می دانند و نسل اندر نسل با آثارش زندگی کرده اند، بسیاری از گوشه های زندگی او و باورها و دیدگاه هایش ناگفته مانده است. از آنجا که پدر مرحوم من علاقه فراوانی به چاپلین داشت و از کودکی ما را با فیلم های این نابغه عالم سینما آشنا ساخت، در دورانی که از وجه تخصصی با سینما برخورد کردم نیز چارلی چاپلین برایم جذابیت بسیاری داشت و همواره تمایل به آگاهی از نقاط پنهان زندگی این هنرمند خصوصا ایام تبعیدش از آمریکا در دوران مک کارتیسم و نظرگاهش نسبت به آن مقطع سیاه تاریخ آمریکا داشتم.

و ملاقات با مایکل چاپلین، کوچکترین فرزند چارلز چاپلین فرصت مناسبی برای جامه عمل پوشاندن به آن تمایل دیرین بود، خصوصا که مایکل در ایام تبعید پدرش (که فصلی مجزا در زندگی هنری او محسوب می شود) تا لحظه مرگ در کنارش بود و خاطرات ناگفته زیادی از آن دوران به خاطر سپرده بود.

در پی چندین دیدار با مایکل چاپلین دریافتم که وی علاوه بر آگاهی کافی بر روزگار در تبعید پدرش و نظرات و افق فکری او نسبت به ساخت فیلم هایش، به دلیل سابقه تهیه و تولید فیلم در استودیوی یونیورسال بر عناصر سینما نیز مسلط بوده که در کنار دانش تاریخی - سیاسی اش به گفت و گوی مارنگ تحلیلی تری بدهد.

لازم به ذکر است که مایکل فرزند اونا اونیل (دختر یوجین اونیل نویسنده معروف) آخرین همسر چارلی چاپلین بود که در 30 سال آخر زندگی وی همواره همراه و همیارش بود. پس از مرگ اونا، مایکل به خانه پدری بازگشت تا مانع به فراموشی سپردن چارلی چاپلین بعد از فوت همسر وفادارش شود و از همان زمان تصمیم گرفت آن خانه قدیمی و خاطره انگیز را به "موزه چاپلین" تبدیل کنند. موزه ای که تمام یادگارهای نابغه عالم سینما را در خود بگنجاند و مایکل با پشتکار و تلاش بسیار و البته مساعدت خواهرش "جرالدین" و برادرش "سیدنی" و برخی دیگر از کارشناسان و علاقمندان سینمای چارلی چاپلین به این مهم نائل آمد که همین چندی پیش در مقابل چشم کنجکاویان جهانیان افتتاح شد. هنوز به خاطر دارم وقتی هنگام یکی از جستجوهای بی پایانش در زیر زمین ها و انبارهای پر شمار آن خانه عظیم ویلایی در سمبیس در صندوقی قدیمی فیلم های رنگی پشت صحنه "دیکتاتور بزرگ" را یافته بود، پشت تلفن مثل ارشمیدس فریاد می زد که یافتیم، یافتیم!

اما گفت و گویی که در پیش دارید حاصل چندین ملاقات حضوری، تعدادی مکالمه تلفنی (با محل اقامتش در سویس) و مقداری هم نامه نگاری و ای میل زنی است همراه انبوهی از سوال جواب درباره چارلی چاپلین، آثارش و ایام تبعیدش.

با تشکر از دکتر خسرو افشار (دوست و رفیق 40 ساله مایکل) که اسباب این ملاقات ها و مکالمات را فراهم آورد.

سعید مستغاثی: شما با فیلم "سلطانی در نیویورک" در کنار پدرتان قرار گرفتید در نقش نوجوانی به نام روبرت. در آن سالها چارلی چاپلین چند سالی بود که در تبعید به سر می برد و آن فیلم اولین اثر سینمایش در خارج از آمریکا محسوب می گشت. گویا در آن زمان 12 سال داشتید. در آن سن نوجوانی به عنوان فرزند یک هنرمند پرآوازه که اینک مورد اتهام ناروای جهان به اصطلاح آزاد غرب قرار گرفته و قصد دارد آنچه که در مقابل کمیته مک کارتی از او پذیرفته بودند را حالا در نخستین تصویر سینمایش به چشم و گوش جهانیان برساند (آنچنانکه در طول فعالیت هنری اش همواره نمایاندن رنج و حرمان بشری در یک قالب کمدی تراژیک مد نظرش بود) چه تصویری از نقش خود داشتید؟

مایکل چاپلین: نخستین همکاری هنری من با پدرم 6 سال پیش از بازی در "سلطانی در نیویورک" بود و در صحنه کوتاهی از فیلم "لایم لایت" در سال 1952 ساخته شد. این آخرین فیلم پدرم بود که در آمریکا ساخته شد.

سعید مستغاثی: کمتر علاقمند سینما است که این موضوع را بدانند. ممکن است بگویید در کدام صحنه "لایم لایت" بازی داشتید؟

مایکل چاپلین: در سکانس آغازین فیلم که کالورو در حال مستی وارد آن آپارتمان کوچک می شود و با چند کودک خردسال روبرو می شود که من یکی از آن بچه ها بودم و دیگری هم خواهرم جرالدين و یکی برادرم سیدنی بود. آن بازی ما در مقابل در آپارتمان ذکر شده انجام گرفت، قبل از اینکه پدرم به نقش کالورو (دلک پیر از کار افتاده و دائم الخمر) وارد آن شود و حدود 30 ثانیه طول می کشید.

سعید مستغاثی: در همان زمان بود که پدرتان مرتباً به کمیته تحقیق مک کارتی احضار می شد؟

مایکل چاپلین: یادم هست در آن روزها پدرم تحت بازجویی ها و تحقیقات بسیاری از سوی F.B.I قرار گرفته بود که بیشتر سوالات و پرسش ها همان ها بود که از سوی سناتور مک کارتی و کمیته معروفش طرح شده بود هم درباره ارتباط پدرم با کمونیست ها و هم درباره دو فیلم آخرش "عصر جدید" (که مدرنیسم و ماشینیسم و تاثیر آنها در الیناسیون انسان امروز را مطرح می ساخت و اعضای کمیته مک کارتی معتقد بودند چاپلین مستقیماً در دفاع از باورهای کمونیستی، پیشرفت های ایالات متحده آمریکا را هدف حمله و تخریب قرار داده بود) و "موسیو وردو" (که کشتار انسان ها طی جنگهای مختلف توسط دولت ها را جنایاتی هولناکتر از قتل های معمولی در میان مردم دانسته بود و کمیته تحقیق مک کارتی پدرم را متهم کرده بود که در این فیلم به دخالت های آمریکا در دیگر کشورها نظر داشته است). البته من در آن روزها فقط 6 سال داشتم و همین قدر به خاطر دارم که پدرم هر شب به خانه می آمد آشفته و عصبانی ناراحت بود. بعداً مادرم همه جریانات آن دوران را تعریف کرد که چارلی به هیچوجه به مخیله اش هم خطور نمی کرد که زمانی به خاطر فیلم هایی که عمدتاً از روی عشق به انسانها ساخته بود، مورد بازجویی قرار بگیرد. مادرم می گفت چارلی پس از هر بازجویی همه درددل ها و احساساتش را برایش بازگو می کرده و از وی آرامش می گرفته است.

سعید مستغاثی: بسیاری دیگر از هنرمندان برجسته هالیوود نیز همچون چارلی چاپلین گرفتار اتهامات کمیته مک کارتی شدند، کسانی مانند جوزف لوزی، مارتین ریت و... و عمده اتهامات هم پیرامون ارتباط این هنرمندان با محافل به اصطلاح کمونیستی و اقدام علیه موجودیت آمریکا بود. اتهامی که فقط در یک دهه بعد یعنی پس از کنار رفتن افراطیون و متعصبانی مثل سناتور مک کارتی حتی نزد عموم مضحک و مسخره جلوه گر شد. و امروزه از آن دوران به

عنوان یکی از تاریک ترین نقاط تاریخ ایالات متحده آمریکا یاد می شود. چنانچه در سالهای اخیر در یک بازنگری مجدد سینمای آمریکا به آن نقطه تاریخی به فرصت های عظیم سوخته و از دست رفته ای در آن دوران اشاره می شود که هرگز موفقیت جبرانناپذیر برای مردم آمریکا پیش نیامد و خسران آن فزاینده تر از حتی تمامی ضرر و زیان سالهای جنگ سرد محسوب شده است. مثالش فیلم هایی به نام "یک ذهن زیبا" ساخته یکی از هالیوودی ترین و متعصب ترین فیلمسازهای امروز سینمای آمریکا یعنی ران هاوارد است و یا فیلم دیگری با عنوان "مجستیک" اثر فرانک دارابانت که قضاوت های سطحی و جاهلی مک کارتیس را شدیداً به باد انتقاد می گیرد.

مایکل چاپلین: ولی متأسفانه علیرغم همه صحبت های شما همین امروز هم مایه های همان تفکر مک کارتی در عمق سینمای هالیوود به چشم می خورد و در مقاطعی رخ می نمایند. فی المثل یک نگاه بیاندازید به برخی فیلم هایی که بعد از فاجعه 11 سپتامبر 2001 در این سینما ساخته شدند و همان تعصبات مک کارتی را در شکل تازه ای بروز دادند. با افراد تازه واردی مانند جری بروکن هایمر و رندال والاس و تونی اسکات و امثالهم و در این هیاهوی جدید هنرمندانی مثل ترنس مالیک و شاهکارش "خط باریک قرمز" کنار بمانند تا "نجات سرباز وظیفه راین" استیون اسپیلبرگ بزرگ شود.

سعید مستغاثی: بله حق با شماست. فیلم هایی مثل "ما سرباز بودیم"، "آخرین قلعه"، "بازی جاسوسی"، "پشت خطوط دشمن" و... نمونه های امروزی تفکر مک کارتی در هالیوود است و به خاطر وجود همین تفکر است که حتی فیلم ضد سیستم سینماگری مانند مارتین اسکورسیسی (که یکی از وحدت گراترین کارگردانان امروز سینمای آمریکا به شمار می آید) یعنی "دار و دسته های نیویورکی" با وجود همه شایستگی هایش از جایزه اسکار دور می ماند و امثال "شیکاگو" که یادآور همان دهه 50 و روی دیگر سکه قضاوت های مک کارتیس است جوایز را درو می کند.

مایکل چاپلین: درست مثل همان دهه 50 که تحت تاثیر اختناق مک کارتیس بعد از سالهای درخشان دهه 40 و تجلیل آکادمی از آثار ارزشمندی همچون "خانم مینیور"، "تعطیلی از دست رفته"، "قول مردانه" و... به فیلم های کم مایه ای مانند "بزرگترین نمایش روی زمین"، "دور دنیا در 80 روز" و "از اینجا تا ابدیت" ارج گذاشتند و امثال ویلیام وایلر پس از شاهکاری به نام "بهترین سالهای زندگی ما" به ساخت فیلم کم رمقی همچون "تعطیلات رمی" روی آورد. البته در این میان بعضی فیلمسازان حتی مجبور شدند علیه همکارانشان در مقابل کمیته تحقیق شهادت بدهند مانند "الیا کازان" که بابت آن شهادت ها موقعیت بهتری نیز کسب کرد و سال بعد برای فیلم "در بارانداز" که اثر ضعیف تری نسبت به دیگر فیلم هایش توصیف شد، 9 جایزه اسکار گرفت.

سعید مستغاثی: چند سال پیش که به همت مارتین اسکورسیسی قرار شد الیا کازان اسکار افتخاری دریافت کند، هنگام گرفتن جایزه بر خلاف سنت مرسوم آن مراسم بسیاری از حاضرین مقابل کازان برنخاستند و حتی به خاطر اعتراض به رفتار گذشته اش در کمیته مک کارتی برای دست هم زدند. به نظرتان پس از گذشت سالها، این رفتار قابل توجهی است؟

مایکل چاپلین: این مشکل است که راجع به رفتار افراد دیگر که در موقعیت های خاص قرار داشته اند قضاوت کنیم، چه الیا کازان و چه آنها که او را متهم می کنند. ما نمی دانیم که کازان در آن دوران مک کارتیس در چه وضعیتی قرار داشته است. او به هر حال یک فیلمساز بزرگ است و آثار بسیار زیبایی خلق کرده مانند "اتوبوسی به نام هوس"، یا "زنده باد زاپاتا" و یا "شکوه علفزار". اما رفتار او در کمیته مک کارتی واقعا غیر قابل درک است. او این دلیل را برای همکاری اش با کمیته مک کارتی عنوان می کند. شاید این دلیل وی تا اندازه ای توجیه پذیر باشد فقط به این خاطر که الیا کازان زمانی خودش عضوی از گروه کمونیست ها در آمریکا بوده و خطر آنها را بیشتر حس می کرد. ولی به هر حال نمی توان درست قضاوت کرد. هنوز که فکر می کنم نمی توانم درک کنم چرا او چنین عملی انجام داد. شاید پدرم نیز هیچوقت آن را در نیافت.

سعید مستغاثی: به نظر می آید چاپلین دیدگاه خود درباره این دسته افراد را در همان اولین فیلم در تبعیدش یعنی "سلطانی در نیویورک" خیلی صریح بیان کرده باشد. یادتان هست در آن فیلم نقش پسر نوجوانی را بازی می کردید

که در مقابل کمیته ای مشابه کمیته مک کارتی فعالیت های سیاسی پدر و مادرش را بر ملا می کند و بر علیه آنها شهادت می دهد. از دیدگاه شما این موضع گیری چابلین علیه کسانی نبود که در کمیته مک کارتی بر ضد او شهادت دادند و او را متهم به کمونیست بودن کردند؟ آیا به نوعی چابلین آن افراد را در حد پسر بچه های خام و ترسو تصویر نکرده است؟

مایکل چابلین: این نقطه نظر شما بسیار جالب است. هیچوقت به آن فکر نکرده بودم. ممکن است درست باشد.

سعید مستغاثی: از این جهت این موضع گیری در فیلم برجسته می آید که گویا چابلین در سراسر فیلم "سلطانی در نیویورک" نوعی ما به ازا برای همه وقایعی که توسط کمیته مک کارتی بر سرش آمده بود، قرار داده و کاراکتر "روپرت" هم می تواند از همان فقره باشد.

مایکل چابلین: بله درست است. آن فیلم اصلا درباره دوران مک کارتیسم در آمریکا بود و این حرف شما می تواند صحیح باشد. ولی به خاطر نمی آورم که هیچگاه پدرم در این باره صحبت کرده باشد و یا مادرم در این باب از پدرم نقلی کرده باشد که او از الیا کازان گله ای داشته و بر عکس همیشه از فیلم های کازان تعریف می کرد. به هر حال شخصا این ماجرا برایم مثل یک راز سر به مهر باقی مانده است که چرا شخصیتی همچون الیا کازان چنین عملی انجام داد، نمی توانم بفهمم!

سعید مستغاثی: یادتان هست که پدرتان راجع به آن بازجویی ها در کمیته مک کارتی سنای آمریکا خاطره ای برایتان تعریف کرده باشد؟

مایکل چابلین: بله خاطرات بسیاری برایم نقل کرده است و جالب ترین آنها مربوط به زمانی است که در سنای آمریکا به او می گویند آمریکا برای شما خیلی خوب بوده است و خودت را در اینجا غنی کرده ای. پدرم با تایید حرف بازپرسان می گوید "بله بسیار خوب بوده است و من کار کرده ام و زحمت کشیده ام تا غنی شوم" بعد به او می گویند چرا تاکنون تابعیت آمریکا را نپذیرفته است؟ پدرم پاسخ می دهد "من یک پاسپورت انگلیسی داشتم و نیازی به گرفتن تابعیت آمریکایی نمی دیدم!" بر عکس فکر می کنم شهروند بسیار خوبی هستم. چرا که از کل فیلم های من 30 درصد در آمریکا توزیع می شود و فروش می رود و 70 درصد آنها خارج از آمریکا خریدار دارد ولی وزارت دارایی آمریکا من را صد در صد به مالیات می بندد!!"

سعید مستغاثی: پاسخ بسیار هوشمندانه و البته حاضر جوابانه ای است. فکر می کنید چرا اینقدر پدرتان حاضر جواب بود؟

مایکل چابلین: فکر می کنم دلیلش این بود که اولاً دوران کودکی فقیرانه ای را پشت سر گذاشته بود و دیگر اینکه قدش هم کوتاه بود و مجبور بوده که یاد بگیرد از خودش دفاع کند. برای همین موضوع حاضر جوابی از خصوصیات بارز پدرم بود که به شکل بازی های فی البداهه نیز در فیلم هایش جای می گرفت و از نقاط قوت این فیلم ها نزد منتقدین و کارشناسان محسوب می شد.

سعید مستغاثی: چارلی چابلین در پایان تحقیقات کمیته مک کارتی به تبعید از آمریکا محکوم شد؟

مایکل چابلین: خیر، یادم می آید به صورت خانوادگی جهت گذراندن یک تعطیلات طولانی عازم اروپا شدیم. بعداً مادرم می گفت به چارلی توصیه شده بود مدتی از آمریکا بیرون برود تا به اصطلاح آنها از آسیاب بیافتد ولی تقریباً در نیمه راه نیویورک به لندن بودیم که از پدرم خواسته شد دیگر به آمریکا باز نگردد. خاطرم هست که وقتی در کشتی سلطنتی ملکه الیزابت در راه انگلیس بودیم تلگرامی رسید که نمی دانم از سوی رییس جمهور ترومن بود یا منشی وی و یا از طرف همان سناتور مک کارتی که در آن نوشته شده بود شما دیگر نمی توانید به آمریکا برگردید!

سعید مستغاثی: عکس العمل پدرتان چه بود؟ آیا آن دوران اساساً ایام سختی برای او بود؟

مایکل چاپلین: فکر می‌کنم در آن لحظه شوک بزرگی به پدرم وارد شد. چرا که تمام دوران فعالیت هنری اش در آمریکا بود. او وقتی یک پسر جوان بود به آمریکا رفت و در یک گروه کوچک نمایشی آغاز به کار کرد. بعد در کالیفرنیا وارد سینما شد و بقیه اش را هم که حتماً می‌دانید. مقصودم این است که همه کارهای سینمایی را در آمریکا انجام داده بود و قطع شدن ناگهانی این فعالیت مستمر برای او شوک بزرگی بود. اگرچه او همواره اروپا را خیلی دوست داشت و خیلی سریع با زندگی در اروپا کنار آمد. زندگی آرامی برای خود و خانواده اش فراهم آورد به دور از یک عمر فعالیت سخت و خستگی‌ناپذیر که دورانی را در آرامش بگذراند اگرچه روزهای نخست جدایی از سینما و دوستانش برای وی بسیار دشوار سپری گردید. او کم‌کم به اموری پرداخت که تا آن زمان فرصت نیافته بود به آنها بپردازد از جمله 3-4 سالی به نوشتن کتاب زندگی‌نامه اش مشغول بود و به جز این طی آن سالها موسیقی بعضی از فیلم‌های صامت خود را نوشت و ساخت و زمان زیادی را صرف آنها کرد.

سعید مستغاثی: آیا موسیقی فیلم‌های "روشنایی‌های شهر" و "جویندگان طلا" را هم در همان زمان ساخت؟

مایکل چاپلین: نه موسیقی این فیلم‌ها و همچنین آخرین ساخته اش در آمریکا یعنی "لایم لایت" تا 20 سال بعد در آمریکا اجازه نمایش نیافت و پس از گذشت این زمان طولانی که مجوز اکران عمومی یافت برای همان موسیقی اش کاندیدای دریافت جایزه اسکار گردید. اما پدرم در دوران زندگی اش در اروپا موسیقی فیلم‌هایی مثل "سیرک"، "دوش فتگ"، "زائر" و اغلب فیلم‌های کوتاه 20-30 دقیقه‌ای سالهای اولیه فیلمسازی اش را ساخت. همچنین بسیاری از اوقات شخصی اش را به نوشتن فیلمنامه اشتغال داشت که آخرین آنها تحت عنوان "عجیب" به مرحله پیش تولید هم رسیده بود ولی پدرم دریافت که به لحاظ جسمی دیگر توانایی ساخت فیلم دیگری را ندارد. یادم هست فیلمنامه مذکور درباره آدمی بود که مثل دیگران نبود. آدمی غیر معمول بود که نسبت به زنان حساسیت داشت و دستهایش به شکل بال بودند مثل فرشته‌ها و با بالهایش به جاهای مختلف می‌رفت. پدرم حتی بالهای این فرد فرشته‌گونه را هم ساخته بود. به هر حال پدرم در تمام مدت زندگی اش در اروپا کار می‌کرد و سرگرم بود.

سعید مستغاثی: سرگرمی‌های او چه بود؟

مایکل چاپلین: پدرم دوستان زیادی داشت، از میان هنرمندان افرادی مانند ژان کوکتو، پیکاسو و از بین نویسندگان انگلیسی گراهام گرین و نول کوارد همچنین سامرست موم که اغلب به خانه ما رفت و آمد داشت. دوستانی که بعضی اوقات از هالیوود به دیدنش می‌آمدند و با اشخاصی که مثل او در کمیته مک کارتی محکوم شده بودند و مشکل اقامت در آمریکا داشتند. پدرم خیلی علاقه داشت زندگی اش را به رفت و آمد با دوستانش بگذراند. و رای همه اینها او یک خانواده بزرگ و همسری داشت که واقعا به آنها عشق می‌ورزید.

سعید مستغاثی: اما سرانجام بعد از 20 سال چارلی چاپلین به آمریکا بازگشت و در مراسم اسکار شرکت کرد. جایزه افتخاری دریافت نمود و پیروزی خود را بر همه آن قضاوت‌های ناعادلانه و غیر منصفانه اعلام کرد. به یاد دارید در آن زمان احساس پدرتان چگونه بود؟

مایکل چاپلین: پدرم قبل از آن زمان هم بارها و بارها به آمریکا دعوت شده بود ولی هیچگاه آن دعوت‌ها را نپذیرفت. چندین بار سفیر آمریکا او را از جانب مقامات وقت دعوت کرد و پیام دولت را به او رساند که آمریکا علاقمند به بازگشت چاپلین است ولی پدرم قبول نکرد تا اینکه از سوی آکادمی علوم و هنرهای سینمایی آمریکا دعوت شد تا جایزه اسکار یک عمر فعالیت هنری را دریافت کند.

سعید مستغاثی: چرا این بار دعوت را پذیرفت؟

مایکل چاپلین : چون دعوت از سوی دوستان قدیمی اش در هالیوود صورت گرفته بود و نه از سوی دولت یا یک مقام وابسته به آن . او دوستان بسیاری در آمریکا داشت بخصوص در آکادمی اسکار که پدرم خیلی به آن علاقمند بود و برایشان احترام زیادی قائل می شد . در واقع او به خاطر کسانی به آمریکا برگشت که یک عمر با آنها همکاری کرده بود .

سعید مستغاثی: زمانی که چاپلین در سوییس زندگی می کرد ، وضعیت پخش و توزیع فیلم های او چگونه بود؟ آیا خودتان این کار را می کردید یا موسسه خاصی وظیفه آن را برعهده داشت؟

مایکل چاپلین : وقتی قرار شد پدرم دیگر به آمریکا بازنگردد ، مادرم را به آمریکا فرستاد (چرا که مادرم تبعیدی نبود!) و او همه فیلم هایی که به پدرم تعلق داشت را از آمریکا خارج کرد . پدرم دفتری در پاریس تاسیس کرد و آن دفتر وظیفه توزیع و پخش فیلم ها را به عهده گرفت.

سعید مستغاثی: در آن زمان آیا درخواست کننده برای نمایش فیلم ها کمتر شد ، یا اینکه با توجه به وضعیت ممنوعیت ورود چاپلین به آمریکا ، علاقمندان به خرید این فیلم ها فزونی یافت؟

مایکل چاپلین : از میان فیلم هایی که پدرم ساخته بود بسیاری متعلق به خودش بود که آنها را سالهای زیادی توزیع نکرد. یعنی خود پدرم از این کار ممانعت به عمل آورد.

سعید مستغاثی: چرا؟

مایکل چاپلین : واقعا دلیلش را نمی دانم . فقط فکر می کنم ممکن است او می خواست وقت بیشتری برای ساخت موسیقی فیلم های اولیه اش بگذارد . شاید هم می خواست مدتی از سینما کناره بگیرد تا زمانی دیگر با طرح های جدیدی مجدداً به عرصه آن باز گردد.

سعید مستغاثی: آیا به عنوان کسی که به اجبار از میدان فعالیت سینمایی دور افتاده بود دچار نوعی یاس و سرخوردگی نشده بود؟

مایکل چاپلین : نه فکر نمی کنم . گفتم اول شدیداً دچار شوک شد که چرا علیرغم ادعای آزادی در آمریکا چنین برخوردی با وی شده است. او این موضع گیری را نمی توانست بفهمد. همینطور در مورد سایر افرادی که مثل او با آنها رفتار شده بود تا وادار به ترک آمریکا شوند. او هرگز این برخورد غیرعقلانی را نمی فهمید. پدرم تا پایان عمر در شگفتی بود که چگونه در آمریکا دورانی مثل مک کارتیسیم می تواند بوجود بیاید.

سعید مستغاثی: از لحظات فوت چارلی چاپلین بگوئید که گویا تا آخرین دقایق همراه مادران در کنارش بودید .

مایکل چاپلین: حدود 4 صبح اتفاق افتاد، روز کریسمس سال 1977. او در آرامش فوت کرد. پدرم روزهای آخر خیلی ضعیف شده بود. فقط روی صندلی می نشست و اصلاً نمی توانست صحبت کند. روز به روز ضعیف تر می شد تا بالاخره از دنیا رفت، با آرامش رفت. چون هیچگونه بیماری خاصی نداشت.

سعید مستغاثی: هنگام فوت وی جنجال های بسیاری بر پا شد، از جمله گفته شد جسد چاپلین دزدیده شده و سپس با تلاش پلیس بین الملل باز گردانیده شد.

مایکل چاپلین: بله 3 ماه پس از دفن، جسد پدرم بوسیله افرادی از گور خارج شد و در محل نامعلومی مخفی گردید که هیچکس از آن اطلاعی نداشت. اما رباپندگان با پلیس وارد مذاکره شدند تا اینکه محل اختفای آنها کشف شد و توسط پلیس دستگیر شدند. آنها دو نفر پناهنده لهستانی بودند و به لحاظ مادی خیلی فقیر به نظر می آمدند. فکر می کردند از این راه بتوانند پولی به دست بیاورند.

سعید مستغاثی: از طرف خودم، دوستانم و همه علاقمندان سینما و چارلی چاپلین به عنوان یکی از مظاهر درخشان این هنر، از شما متشکرم که بسیاری از ناگفته های زندگی این بزرگمرد عالم هنر و سینما را باز گفتید.

مایکل چاپلین: من هم متشکرم.